



حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ (۱) أَكَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا أَنْ أَوْحَيْنَا إِلَى رَجُلٍ مِنْهُمْ أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ وَبَشِّرِ الَّذِينَ

آمَنُوا أَنْ لَهُمْ قَدَمٌ صَدَقَ عِنْدَ رَبِّهِمْ قَالَ الْكَافِرُونَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ مُبِينٌ (۲)﴾

ذات اقدس اله اول ادعا می کند که آیات قرآن حکیم، محکم و متقن است چون خودش به ما دستور داد ﴿قولوا قولاً سدیداً﴾^۱ سخن محکم بگوئید سخنی متقن است که با برهان همراه باشد کلام غیر مبرهن متقن نیست برای اتقان این کلام، برهان اقامه می کند و برای تأکید این اتقان، معجزه می آورد يك وقت انسان ادعا می کند و مدعای او غیر از دلیل است و به دلیل تکیه می کند مثل اینکه می گوید این دیوار، محکم است برای اینکه به يك سدی تکیه داده شده است یا می گوید این چوب محکم است برای اینکه به يك آهنی تکیه کرده است يك وقت ادعا می کند که این شیء محکم است و مدعای او همان خود شیء محکم است می گوید این محکم است نه برای اینکه دلیلی او را همراهی می کند که دلیل جدای از مدلول باشد بلکه برای اینکه خود همین این معجزه است اگر معجزه شد خوب متقن است دیگر ما حرف متقنی زدیم می گوئیم متقن نیست شما هم مثل این بگوئید اینجا دلیل جدای از مدعا نیست نفرمود این متقن است برای فلان دلیل. متقن است برای اینکه به خودش متکی است پس حکیم بودن این قرآن از چند جهت است یکی اینکه طبق براهین و ادله است که آنها را الآن پشت سر هم ذکر می کند آیات توحید

و آیات معاد و نبوت، براهینی که این اصول سه‌گانه را تثبیت می‌کند یکی اینکه این محکم است و متقن است برای اینکه این معجزه است حرف بشر نیست شما بالاخره وسائل فراوانی دارید نثر و نظم عربی فراوانی دارید و صنعت شما هم فصاحت و بلاغت است يك سوره كوچك مثل این بیاورید از اینکه کسی مثل قرآن نمی‌تواند سخن بگوید معلوم می‌شود خود این کلام کلامی است حکیم پس حکیم بودن کتاب از چند جهت است.

مطلب دیگر این‌که این آیات منظور آیات تکوینی نیست گرچه آیات تکوینی الهی که آسمان و زمین و هر موجود عینی دیگری که باشد آنها هم متقن و محکم هستند ولی منظور آیات تدوینی است یعنی همان آیاتی که در قرآن کریم هست که تلاوت می‌کنید آیات تدوینی است تلاوت می‌شود، کلمات است و منظور همین آیاتی است که شما در خدمت او هستید نه اینکه به لحاظ لوح محفوظش که چون در لوح محفوظ است حکیم است نخیل در لوح محفوظ است حکیم است این مسیری را هم که پشت سر گذاشته مسیر حکیمانه بود الآن هم که آمده بصورت لفظ عربی مبین درآمده است حکیم است لذا از صدر تا ساقه‌اش حکیم است و محکم اینطور نیست که ﴿إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ * فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ * لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾^۲ نخیل هم آن کتاب مکنون ﴿لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾ هم این قرآن کریم ﴿لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾ هم آن کتاب مکنون حکیم است هم این کتاب کریم عربی مبین حکیم است پس این آغاز و انجامش حکیم است. الر تلك آیات الكتاب الحكيم حالا شروع می‌کنند به تشریح این حکمت می‌فرماید اینها برهانی برخلاف ندارند اینها فقط استبعاد می‌کنند در جریان معاد استبعاد می‌کنند و ما هم بمستیقین می‌گویند مگر می‌شود دوباره مرده، زنده شود بله چرا نمی‌شود شما يك استبعادی می‌کنید دوباره منکران معاد فرمود ما هم بمستیقین اینها برهانی ندارند دلیلی اقامه نکردند بر نفی حشر خودشان هم یقین ندارند ممکن است یقین روانی داشته

باشند ولی یقین منطقی ندارند و ما هم بمستیقین يك استبعادی می‌کنند درباره معاد تعجب می‌کنند مگر می‌شود مرده زنده شود خوب بله نه تنها میشود بلکه باید اینچنین بشود درباره مبدأ تعجب می‌کنند مگر می‌شود آسمان و زمین يك مبدئی داشته باشد درباره وحی و نبوت تعجب می‌کنند مگر می‌شود يك بشری با ما وراء طبیعت تماس بگیرد همه‌اش تعجب است در قرآن کریم می‌فرماید حرف اینها عجیب است اینهایی که منکر مبدأ و معادند و منکر وحی و رسالتند أفعبجتهم ﴿إِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ﴾^۳ حرف اینها عجیب است نه حرف تو که مدعی وحی و نبوتی فرمود ﴿أَكَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا أَنْ أَوْحَيْنَا إِلَى رَجُلٍ مِنْهُمْ أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمٌ صَدَقَ عِنْدَ رَبِّهِمْ﴾ در بحث دیروز ملاحظه فرمودید که آنها هم درباره دعوت تعجب داشتند و هم درباره دعوا، درباره دعوا تعجب داشتند که کسی می‌گفت من پیغمبر هستم اینها هم می‌گفتند مگر می‌شود بشر پیغمبر باشد ﴿أَبَعَثَ اللَّهُ بَشْرًا رَسُولًا﴾^۴ این يك حالا اگر بشر پیغمبر شد خوب چرا حالا یکی از سرمایه‌داران طائف یا مکه نشد ﴿لَوْلَا نَزَلَ هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْتَبِيِّينَ عَظِيمٍ﴾^۵ این دو اگر هست چرا تا کنون پدران ما چنین چیزی نقل نکردند ﴿مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ﴾^۶ پدران ما چنین چیزی نگفتند این تعجبهای گوناگون را قرآن از اینها نقل می‌کند ﴿أَكَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا أَنْ أَوْحَيْنَا إِلَى رَجُلٍ مِنْهُمْ﴾ این مال دعوا درباره دعوت علی حده است ﴿أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ﴾.

قرآن کریم ارتباط ذات اقدس اله با پیغمبر را در کمال جلال و شکوه ذکر می‌کند اما ارتباط مردم با پیغمبر را در حد عادی ذکر می‌کند چون دیگران حضرت را به عنوان يك فرد عادی می‌دیدند اینجا با رجل، نکره با تتوین تنکیر که پیش يك عده‌ای با تحقیر آماده است نظیر هو الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَجُلًا مِنْهُمْ خود ذات اقدس اله وقتی با

۳ - رعد، ۵.

۴ - اسراء، ۹۴.

۵ - زخرف، ۳۱.

۶ - قصص، ۳۶.

پیغمبر می‌خواهد رابطه برقرار کند هرگز اسم مبارك حضرت را نمی‌برد از بس که می‌خواهد تجلیل بکند با همه انبیا، حسابش جدا است انبیای دیگر هم در بحثهای قبل مشابهنش گذشت که انبیای دیگر را اسم می‌برد که یا آدم یا نوح یا داوود یا سلیمان یا موسی یا عیسی یا ابراهیم از این تعبیرات نامی فراوان است که ذات اقدس اله نام انبیاء را می‌برد آنها را مخاطب قرار می‌دهد آنها منادا قرار می‌دهد اسم آنها را بطور عادی می‌برد اما درباره پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هم‌اش ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ﴾^۷ ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ﴾^۸ ﴿يَا أَيُّهَا الْمَزْمَلُ﴾^۹ ﴿يَا أَيُّهَا الْمَدَّثَرُ﴾^{۱۰} با این القاب با این شئون ذکر می‌کند لازم نیست که حتماً اسم حضرت را ببرد بعد خودش هم فرمود من و همه فرشته‌ها بر پیغمبر هم صلوات می‌فرستیم شما هم صلوات بفرستید این إن الله و ملائکته همین است پس خود ذات اقدس اله با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آن رابطه‌اش جز جلال و شکوه چیز دیگری نیست تجلیل می‌کند، تکریم می‌کند اما وقتی به زبان مردم سخن بگویند از منظر مردم پیغمبر را می‌بیند به عنوان رجل با نکره با تنوین تنکیر ﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ﴾^{۱۱} یا ﴿أَوْحَيْنَا إِلَىٰ رَجُلٍ مِنْهُمْ﴾ اینطور است آن هم همینطور بود مردم عادی نسبت به ذات مقدس پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم همین حرف را می‌زدند درباره انبیای دیگر هم همینطور بود می‌گفتند این همان است که آله ما را بد می‌گفت یا این همان است که ما را به اعراض از دین نیاکانمان دعوت می‌کند پس این رجل گفتن، تنوین تنکیر آوردن آمیخته با تحقیر از منظر مردم است و گرنه خود ذات اقدس اله در کمال تجلیل از او یاد می‌کند ﴿أَنْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ رَجُلٍ مِنْهُمْ﴾ البته از شما مردم است این مال دعوا است راجع به دعوت درباره دعوت فرمود ما به او وحی فرستادیم که ﴿أَنْ أُنْذِرَ النَّاسَ وَبَشِّرَ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ لَهُمْ قَدَمٌ صَدَقَ عِنْدَ

۷ - طلاق، ۱.

۸ - مائده، ۴۱ و ۶۷.

۹ - مزمل، ۱.

۱۰ - مدثر، ۱.

۱۱ - جمعه، ۲.

رَبِّهِمْ ﴿ دربارۀ انذار این تعبیر را کرده فرمود به تودۀ مردم این بیم را بدهید به تودۀ مردم بگویند که گناه يك سمی
 است اینها باور بکنند و خلاف که چه علن چه سر يك سمی است کلمه ناس را تکرار کرده است با اینکه اسم ظاهر
 بود با اینکه قبلاً فرمود ﴿أَكُنْ لِلنَّاسِ عَجَباً أُنْزِلَ عَلَيْنَا إِلٰهٌ رَّحِيمٌ﴾ اینجا منہم است دیگر خوب ﴿أَنْزِلْهُمْ﴾
 باید می فرمود اما کلمه ناس را ذکر می کند تا روشن بشود که این ناس غیر از آن ناس مستعجب است آن ناس
 مستعجب گروهی از مردم هستند که تعجب می کنند دربارۀ وحی و نبوت مسئلہ دار هستند اما این ناس تودۀ مردم
 هستند هر چه باشد ہم آنهایی که تعجب می کنند ہم آنهایی که تعجب نمی کنند ہم آنهایی که مؤمن هستند ہم
 آنهایی که غیر مؤمن هستند بنابراین، این کلمه ناس تکرار شدہ است با اسم ظاهر تا معلوم بشود کہ اختصاصی بہ
 متعجبین ندارد مطلب دیگر آن است کہ انذار عمومی است ہمہ باید ہراسناک باشند حتی انسانہای خوب ہم باید
 ہراسناک باشند برای اینکه از عاقبت امر با خبر نیستند اما بشارت مال گرہ خاص است ﴿وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا﴾ کہ
 پاداششان این است ﴿أَنْ لَهُمْ قَدَمٌ صَدَقَ عِنْدَ رَبِّهِمْ﴾ در قرآن کریم برای بشارت بہ بہشت و مانند آن ہم حسن
 فاعلی لازم است ہم حسن فعلی یعنی آدم ہم خودش باید معتقد باشد موحد باشد آدم خوبی باشد ہم باید کار
 خوبی کردہ باشد صرف اینکه آدم خوبی باشد بہشت جایش نیست صرف اینکه کار خوب کردہ باشد بہشت
 جایش نیست باید آدم خوبی باشد یعنی معتقد باشد مؤمن باشد يك، عمل صالح ہم انجام بدهد بالاخرہ واجبہا را
 انجام بدهد حرام را ترك کند صرف اعتقاد کافی نیست پس صرف حسن فاعلی، کافی نیست اما در اینجا فقط از
 ایمان نام بردہ در اینگونہ از موارد کہ عمل صالح کنار ایمان ذکر نشدہ است بہ قرینہ سایر آیاتی کہ عمل صالح را با
 ایمان مقرون می دانند اینجا یا عمل صالح جداگانہ مراد است یا در همان ایمان اشرا ب شدہ است ولی برای ورود بہ
 دوزخ یکی کافی است یعنی معصیت کافی است خواہ انسان مؤمن باشد خواہ کافر، معصیت برای عذاب کافی است

لذا در جریان سیئه سوء فعلی کافی است برای تعذیب دیگر سوء فاعلی و قبح فاعلی شد، شد، نشد، نشد، یعنی شخص چه کافر باشد چه کافر نباشد همین که گناه کرد استحقاق عذاب دارد لذا در طرف سیئه غالباً معصیت می‌کنند در طرف عذاب ولی در طرف بهشت رفتن و ثواب دریافت کردن این دو چیز شرط است ایمان و عمل صالح و اگر جایی عمل صالح ذکر نشده است یا به قرینه منفصل یا به دلیل متصل که در او اشراب شده است عمل صالح منظور است.

سؤال: جواب: این بشارت است نه آمنوا بعد اقدموا، این مژده است این پاداش است این معلوم می‌شود که گذشته از عمل، ایمان هم داشت گذشته از ایمان، عمل صالح هم داشته‌اند بشارت بدهد که ﴿أَنْ لَّهُمْ قَدَمٌ صَدَقَ عِنْدَ رَبِّهِمْ﴾ اینها عند اللهی هستند اولاً منزلت خوبی دارند معلوم می‌شود صادقانه مؤمن بودند صادقانه عمل کردند گاهی می‌فرماید که ﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ * فِي مَقْعَدِ صَدَقٍ عِنْدَ مُلْكٍ مُّقْتَدِرٍ﴾^{۱۲} گاهی می‌فرماید که ﴿أَنْ لَّهُمْ قَدَمٌ صَدَقَ﴾، کلمه قدم در قرآن کریم يك جا ذکر شده و آن همین آیه است کاری که انسان از سابقه دارد قدم که می‌کنند وقتی که می‌خواهد جلو برود چون با پا جلو می‌رود می‌گویند قدم، نعمت چون با دست عطا می‌شود می‌گویند ید فلان کس یدی دارد پیش ما یعنی نعمتی به ما عطا کرده است وقتی گفتند قدم صدق برای اینکه این شخص پیش فرستی دارد چون ﴿مَا تَقَدَّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ﴾^{۱۳} چون پیش فرستی دارد اهل قیام و قدم بود اقدام بود و منزلت بود فرمود ﴿أَنْ لَّهُمْ قَدَمٌ صَدَقَ عِنْدَ رَبِّهِمْ﴾ هم مقعد صدق دارد قعود صدق دارد هم اقدام صدق دارد این صدق نشان می‌دهد که ﴿مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ﴾^{۱۴} است وقتی مؤمن

شدند صادق هستند یعنی نشانه عمل صالح در ظواهر سیرت و سنت و اینها مشهود است تنها به همان ایمان اکتفا نکرده است پس سابقه دارند قدم یعنی سابقه و این نشانه صدق آنها است در ایمان و عمل صالح و عند ربّ، هم هستند که دیگر نمی‌لغزد چون اگر ﴿ما عندکم﴾ شد ﴿ینفد﴾ اما اگر ﴿ما عند الله﴾ شد یقی، ﴿ما عندکم ینفدو ما عند الله باقی﴾^{۱۵} اینکه می‌گویند در هنگام وضو گرفتن در هنگام مسح پا بگویند ثبّت قدمی علی الصراط یوم تزلّا فیه الأقدام سرّش همین است در خیلی از موارد مخصوصاً هنگام مسح پا انسان این دعا را می‌خواند که خدایا مرا ثابت قدم قرار بده که در کارها نلغزم اینها که ثابت قدم بودند عند اللهی هستند وقتی عند اللهی شدند دیگر نمی‌لغزند حالا این راجع به آخرت نیست اطلاق آیه شامل دنیا هم می‌شود مردان الهی اینچنین هستند.

سؤال: جواب: تا نقص عمل ترمیم نشود که بهشت نمی‌رود که مثلاً اگر يك کسی مؤمن بود ولی معصیت کرده است بالاخره باید مشکلاتش را یا عند الاحتضار.

سؤال: جواب: خوب پس معذور است مکلف نبود یعنی مستضعف است یعنی کسی دسترسی نداشت می‌شود جاهل قاصد وقتی جاهل قاصد شد رفع عن أمتی تسع یکی از آنها هم ما لا یعلمون است این مکلف نبود معصیت نکرد ولی اگر معصیت کرد بالاخره باید در یکی از این مراحل باید تطهیر بشود یا در دنیا یا عند الجسر یا در برزخ یا فی ساحره القيامة یا در مواقف قیامت یا عند الجسم بالاخره يك جا باید تطهیر بشود بعد وارد بهشت بشود اینطور نیست که آدم غیر طاهر را به بهشت جا بدهند اطلاق آیه شامل دنیا هم خواهد شد یعنی کسی که مؤمن باشد عند اللهی است قدم صدق دارد این ﴿من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فممنهم من قضی نحبه ومنهم

من ينتظرو ما بدّلوا تبدیلاً^{۱۶} هم می تواند مشعر بر این معنی باشد یعنی اینها در هیچ حال شرایطشان را عوض نکردند این شهدای کربلا سلام الله علیهم اجمعین نظیر حبیب نظیر مسلم سلام الله علیهما آنها یکی پس از دیگری که شهید می شدند این آیه را می خواندند این قدم صدق است یعنی آنکه رفت پشیمان نیست که من حالا چرا جان دادم این که مانده منتظر است در نوبت است این هم پشیمان نیست ﴿و ما بدّلوا﴾ نه آنهایی که ﴿قضى نخبه﴾ تبدیل کردند نه آن شهدا پشیمانند می گویند حیف که ما رفتیم جان دادیم يك عده معصیت می کنند خوب تو رفتی جان دادی عده زیادی را احیا کردی يك عده حرف تو را گوش ندادند که شما نمی رنجید که، این همه برکاتی که در کشورهای اسلامی هست محصول خون شما است پس ﴿و ما بدّلوا تبدیلاً﴾ اینها هم که ماندند و راهیان راه شهدا هستند اینها هم ﴿و ما بدّلوا تبدیلاً﴾ چون عنداللهی شدند گاهی انسان به جایی می رسد که هر پیشنهاد خلافی می کند این تکان نمی خورد این معلوم می شود در این دنیا نیست این همان بیان نورانی حضرت امیر سلام الله علیه است که «أبدانهم فی العمل و قلوبهم فی الجنان» این از آن کلمات نورانی حضرت امیر است در نهج فرمود این آقا الآن در بهشت است البته آن بهشت يك جای دیگر سرجایش محفوظ است که بعد از رحلت وضعش روشن می شود اما دل که جا ندارد که دل نه در آسمان است نه در زمین است نه در شرق است نه در غرب است و مانند آن اگر يك موجودی مجرد شد که جا ندارد چنین موجودی عنداللهی است وقتی عنداللهی شد هیچ چیز او را نمی لرزاند آن روایاتی که دارد مؤمن لایحکه العواصف هم نشانه اش همین است و اگر عنداللهی نبود عند ربّه نبود در دنیا و طبیعت زندگی می کرد ما عندکم ینفد حوادث تلخ و شیرین او را می شوراند بالاخره اینکه بعضیها در هیچ حال هیچ تکان نمی خورند معلوم می شود به جایی وصل هستند اینها اطلاق این آیه است که ﴿وبشرّ الذین آمنوا أنّ لهم قدم

صدق عند ربهم ﴿نه اذا ماتوا حالا سخن از مرگ نیست اطلاق آیه شامل هر دو حال می شود اینکه فرمود ﴿أكان للناس عجباً أن أوحينا إلى رجل منهم﴾ در موارد دیگر می فرماید به اینکه حرف اینها تعجب دارد اینها یا منکر دعوتند یا منکر دعوا هستند یا گرفتار خرافات هستند می گویند چون نیاکان ما این را نداشتند ما هم نباید داشته باشیم در سوره مبارکه انبیاء آیه ۵۳ این است که ﴿قالوا وجدنا آبائنا لها عابدين﴾ این نیاکان ما این روش را داشتند نظیر همین که درباره سیزده به در می گویند درباره چهارشنبه سوری می گویند همین حرفها است فرمود ﴿لقد كنتم أنتم و آبائكم في ضلال مبين﴾^{۱۷} شما همه تان بیراهه می رفتید حالا آنها این راه را می رفتند شما هم باید حتماً ادامه بدهید پس اگر بخواهید از نظر نیاکان و تبار و اینها سخن بگویید این که برهانی نشد آنها هم بیراهه می رفتند اگر بخواهید از نظر قرآن سخن بگویید حرف شما تعجب آور است نه حرف رسول خدا، آیه ۵ سوره مبارکه رعد این است ﴿وإن تعجب فعجب قولهم أءذا كنا تراباً أءنا لفي خلقٍ جديدٍ﴾ حرفهای اینها عجیب است اینها بگویند ما که مردیم و خاک شدیم مگر دوباره زنده می شویم شما يك روزی هیچ نبودید يك، يك قدری جلوتر آمدید شيء شدید ولی قابل ذکر نبودید دو، بعد امروز به این صورت درآمدید ﴿قد خلقتك من قبل و لم تك شيئاً﴾^{۱۸} این يك مرحله است ﴿هل أتى على الإنسان حين من الدهر لم يكن شيئاً مذكوراً﴾^{۱۹} این دو مرحله است یعنی قابل ذکر نبود بعد الآن به این صورت درآمد است این يك وقتی که عدم محض بود اصلاً لاشيء بود بعد هم به صورت نطفه درآمدید یا مثلاً پائینتر از نطفه قابل ذکر نبودید ما لاشيء را شيء کردیم که قابل ذکر نیست شيء غیر قابل ذکر را قابل ذکر کردیم ﴿إنه لذكر لك و لقومك﴾^{۲۰} ما شما را نام آور کردیم خوب آنکه لاشيء را شيء غیر

۱۷ - انبیاء، ۵۴.

۱۸ - مریم، ۹.

۱۹ - انسان، ۱.

۲۰ - زخرف، ۴۴.

قابل ذکر کرد شیء غیر قابل ذکر را نام آور کرد و مذکور کرد و صاحب نام کرد خوب دوباره شما را زنده می کند چه چیزی از شما معدوم شد روحتان که معدوم نمی شود ﴿يَتَوَفَّكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ﴾^{۲۱} بدتان که در عالم خاک هست چیزی که از بین نرفته که پراکنده ها را ما جمع می کنیم ﴿وَإِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ إِذَا كُنَّا تُرَابًا أَءَئِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ﴾^{۲۲} اینها گیاهی فکر می کنند حالا ممکن است بگویند ما انسانیم اینها جسم نام ناطق گیاهی فکر می کنند یعنی تا زنده هستند به فکر خوردن و بالیدن و بالندگی و پوشیدن و خرم بودن و خوراندن و اینها هستند مثل يك نهال مثل يك درخت بعد هم می بینند وقتی که مردند مثل يك هیزم می شوند خبری نیست دیگر کسی بعد از خشك شدن این درخت گلابی کسی او را پاداش نمی دهد که آن وقتی که سبز بودی میوه شیرین می دادی یا این درخت قطاد جنگلی را کسی چوب نمی زند کسی شلاق نمی زند نمی گوید تو وقتی که سبز بودی تیغ می رویاندی آن می شود هیزم بعد خبری نیست عادل و ظالم هر دو می شوند چوب قرآن حرفش این است ﴿أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ﴾^{۲۳} ﴿سَوَاءٌ مِّمَّاهُمْ * وَ مِمَّاهُمْ سَاءٌ مَا يَحْكُمُونَ﴾^{۲۴} این چه حرفی است که شما می زنید یعنی عادل و ظالم یکسانند در عالم یعنی حساب و کتابی در عالم نیست این تعجب دارد پس اگر از قدرت خدا بخواهید تعجب بکنید خلقتك ولم تك شيئاً که يك مرحله بود ﴿هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَّذْكُوراً﴾^{۲۵} که مرحله دوم است ﴿أَنَّهُ لَذِكْرُ لَكَ وَلِقَوْمِكَ﴾^{۲۶} که مرحله سوم است اگر از نظر هدف می خواهید بگویید مگر انسان مثل يك

۲۱ - سجده، ۱۱.

۲۲ - رعد، ۵.

۲۳ - قلم، ۳۵.

۲۴ - جاثیه، ۲۱.

۲۵ - انسان، ۱.

۲۶ - زخرف، ۴۴.

درخت است که درختی زندگی کند گیاهی زندگی کند. انسان، انسان است پس ﴿إِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ إِذَا كُنَّا تَرَاباً أَعْنَا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ﴾^{۲۷} در سوره مبارکه.

سؤال: جواب: فرمود به زکریا که چه تعجبی می‌کنید که من بخواهم يك سالمندي را پدر كنم يا مادر كنم زکریا گفت که عیال من عقیم است پیرزن است آن وقت هم که جوان بود عقیم بود و ﴿كَانَتْ امْرَأَتِي عَاقِرًا﴾^{۲۸} در بخشهای دیگر دارد که ﴿وامرأتی عاقر﴾^{۲۹} عاقر یعنی عقیم این چون صفت مختص است دیگر تائی تأنیث نمی‌خواهد مثل اینکه می‌گویند تلك المرأة طالق نه طالق چون تا می‌گویند تا الفرق به تعبیر سیوطی یعنی تا برای فرق بین مذکر و مؤنث است اگر صفتی مختص مؤنث بود دیگر تا نمی‌آورند کاتب و کاتبه می‌گویند اما طالق و طالقہ نمی‌گویند عاقر و عاقره نمی‌گویند چون زن عقیم دیگر رحم داشتن مال مرد که نیست این صفت زن است فرمود ﴿وامرأتی عاقر﴾^{۳۰} نه عاقره این در يك بخش اما آنجایی که تعجب می‌کند عرض می‌کند خدایا ﴿وكانت امرأتی عاقرًا﴾^{۳۱} الآن که عیالم پیر است آن وقتی که جوان بود عقیم بود اما حکم آنچه تو اندیشی فرمود بله حق آن است که من اندیشم برای اینکه خلقتك ولم تك شیئاً تو اصلاً چیزی نبودی معدوم محض بودی ما این معدوم محض را آفریدیم به صورت خاك و نطفه درآوردیم که قابل ذکر نبود بعد هم به این صورت درآوردیم پس از آن جهت جا برای تعجب نیست می‌ماند مسئله تعجب در اینکه آیا ذات اقدس اله انسان را به همان حالت عادی رها می‌کند یا نه فرمود نه در سوره مبارکه اعراف در موارد زیادی فرمود به اینکه حرف اینها عجیب است غالب انبیا به همین وضع مبتلا بودند آیه ۶۳ سوره مبارکه اعراف این است که ﴿أَوْعَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذَكَرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ

۲۷ - رعد، ۵.

۲۸ - مریم، ۵.

۲۹ - آل عمران، ۴۰.

۳۰ - آل عمران، ۴۰.

۳۱ - مریم، ۵.

لینذرکم ولتّقوا ولعلّکم ترحمون ﴿ اگر برهان دارید اقامه کنید یا استبعاد می‌کنید إنّهم یرونها بعیداً و نریه قریباً اینها مستبعد می‌دانند ولی ما نه تنها مستبعد نمی‌دانیم محقق الوقوع می‌دانیم نزدیک هم می‌دانیم اگر تعجب می‌کنید جا برای تعجب ندارد آیه ۶۳ سوره اعراف این است آیه ۶۹ همان سوره اعراف هم این است ﴿أوعجبتم أن جائکم ذکر من ربکم علی رجلٍ منکم لینذرکم واذکروا إذ جعلکم خلفاء من بعد قوم نوح وزدکم فی الحق بصطة فاذکروا الآء الله لعلّکم تعلمون﴾ بنابراین اگر از در تعجب است این می‌شود جدال به احسن این ردّ به مثل است حرف شما جای تعجب دارد اگر برهان می‌خواهید اقامه کنید برای اینکه شما که از بین رفتنی نیستید که خدای حکیم، خدای عادل مگر رها می‌کند ﴿أیحسب الإنسان أن یتَرَکَ سدی﴾^{۳۲} هر که هر کاری کرد کرد این می‌شود باطل خوب ما که بساط آفرینش را آفریدیم که بازیگر نیستیم ماکنّا لاعبین ﴿ما خلقنا السماء والأرض و ما بینهما لاعبین﴾^{۳۳} ما خلقنا السماء والأرض و ما بینهما باطلاً﴾^{۳۴} اگر حساب و کتابی نباشد می‌شود بازیچه ما که بازیگر نیستیم اگر هدف نباشد این بساط می‌شود بازیچه ما که این بساط را پهن کردیم که بازیگر نیستیم نه باطل است نه بازیچه‌ای در کار است بنابراین مهمترین حرف همین مسئله معاد است مطلب دیگر این است که گرچه انبیا علیهم السلام اول از توحید شروع کردند بعد مسائل دیگر ولی از نظر تربیتی و تزکیه نفوس و تأثیر در دها مهمترین اثر مال توحید ربوبی است از طرف مبدأ و اعتقاد به معاد است از طرف پایان و گرنه آن بحثهای علمی محض ثمر عملی‌اش بسیار کم است در عالم واجب الوجودی هست بله هست واجب الوجود یک نفر است بله آن واجب الوجود خالق سماوات والأرض است این سه مرحله، چهارم مدیر کل و مدیر عامل مجموعه نظام کیهانی هم او است او رب العالمین است

۳۲ - قیامت، ۳۶.

۳۳ - انبیاء، ۱۶.

۳۴ - ص، ۲۷.

بله این چهار تا را مشرکین هم قبول داشتند این چهار تا که در سازندگی اثر ندارد مگر مشرکین نمی گفتند ما واجب
 الوجود داریم مگر مشرکین قائل به تعدد واجب الوجود بودند مگر مشرکین قائل به تعدد خالق بودند مگر مشرکین
 حجاز قائل به تعدد ربّ العالمین بودند این که مردم با آنها کار دارند کار به دست کیست؟ کار به دست فرشته
 است؟ نه به دست آسمان است؟ نه به دست زمین است؟ نه به دست جن است؟ نه کار به دست بزرگان و سلاطین
 بشر است؟ نه کار به دست همان يك نفر است این مهم است که هیچ کسی، کسی را تعظیم نکند مگر ذات اقدس اله
 را هیچ کسی از کسی چیزی نخواهد مگر از ذات اقدس اله و ذات اقدس اله وسیله های فراوانی را هم فراهم کرده
 به نام انبیاء و اولیاء که آن ﴿وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ﴾^{۳۵} این می شود شفاعت توسل آن چهار مرحله مورد قبول
 مشرکان حجاز بود هر مشرکی هم آن چهار مرحله را قبول داشت آن فقط يك نتیجه علمی در کتابهای کلام دارد
 اما نتیجه اخلاقی و اجتماعی به همراه ندارد مهمتر از آن مسئله معاد است قدما رساله ای نوشتند که بعد از ذکر
 توحید هیچ ذکر ی هیچ نامی، هیچ یادی به اندازه ذکر مرگ آموزنده نیست اگر کسی به دنبال ذکر است که قلبش
 روشن بشود فلان ذکر را چند بار بگوید فلان ذکر را چندین بار بگوید آنها البته بی اثر نیست ثواب دارد اثر فی
 الجملة هم دارد اما راه اصلی آن یاد حساس است نه نام یاد مرگ بهترین وسیله برای تربیت است آن قدما آن
 گروه از پیشینیان که در این زمینه رساله می نوشتند می گفتند هیچ ذکر ی بعد از توحید به اندازه ذکر آخرت اثر
 ندارد ذکر آخرت معنایش این است که عمل زنده است و این عمل من را در رهن خود قرار می دهد ﴿کلّ امرء بما
 کسب رهین﴾^{۳۶} خوب انسانی که مرهون است در رهن است اصلاً قابل مسافرت نیست نمی تواند جایی برود اهل
 سیر و سلوک نیست يك چیزی که در بند است در رهن است این کجا می تواند برود در مسائل مالی، حقوقی

بالاخره يك كسى وامدار بود بدهكار بود يا خانه او يا فرش او را گرو مى گيرند اما در مسائل اخلاقى كه خانه و فرش را گرو نمى گيرند خود آدم را رهن مى گيرند ﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ﴾^{۳۷} ﴿كُلُّ امْرِءٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ﴾^{۳۸} اين كه مى بينيد بعضيها مى گویند من هر چه مى خواهم فلان كار را بكنم يا فلان مناجاتى بكنم يا فلان روزه را بگيرم يا فلان عبادت را انجام بدهم مى بينم نمى توانم راست مى گوید بيچاره نمى تواند براى اينكه در بند است حوصله ندارم نمى شود وسيله فراهم نمى شود راست مى گوید اما نمى داند در بند است تا از بند درنيامده، راه باز نمى شود اما يك عده ﴿فَسَنِيْسِرُهُ لِّلْیَسْرِ﴾^{۳۹} اين باز است اگر كسى جزو اصحاب الميمنة شد باز است آنها در بند هستند بنا بر اين غير از توحيد بعد از توحيد بهترين ذكرى كه در سازندگى انسان اثر دارد ياد مردن و مرگ است و ياد مردن و مرگ هم آدم را متحرك و فعال و پويا مى كند بارها ملاحظه فرموديد اين مكتبهاى الهى است كه افیون را به صورت عامل پويش قرار داده يعنى مرگ در همه مكتبها افیون مردم است باعث تحسر، افسردگى، سكوت است فراموش است چون فنا مى دانند اما اين دين خدا است كه مى گوید كسى به ياد مرگ است كه شبانه روز براى ديگران كار بكند آن كه كار نمى كند تبيل است جايى نشسته اين مرگ را فراموش كرده چون وقتى كه مرد اولين چيزى كه از او سؤال مى كنند عمركَ فيما اُفْنيت اين را چه كار كردى خوب اين دين ياد مرگ را عامل پويايى قرار داده مكتبهاى ديگر مرگ براى آنها افسردگى است اينكه اصرار دارد قرآن مخصوصاً بيانات نورانى اهل بيت عليهم السلام به ياد مرگ باشيد اذكروا هادم اللذات اذكروا منقضى الشباب مرگ يادتان نرود مرگ را فراموش نكنيد آن كسى كه بيكار گرفته يك ساعت قهقهه مى كند فيلم را نگاه مى كند او مرگ را فراموش كرده چون همين كه مرد سؤال مى كنند كه چه كار

۳۷ - مدثر، ۳۸.

۳۸ طور، ۲۱.

۳۹ - لیل، ۷.

کردی او که تا نفس می‌کشد به فکر فهمیدن و فهماندن است حالا اگر این رشته را داشت طوبی له و حسن مآب نشد بالاخره کار دیگر آن که بیکار است يك ساعت را به قعده و لده می‌گذراند این مرگ را فراموش کرده ولو زیر لب لا اله الا الله بگوید می‌گویند آخر این در اینجا چه کار کرده عمرک فیما أفنیت پس بهترین عامل برای پویش و حرکت و تلاش و کوشش بعد از ذکر توحید جریان معاد است لذا غالب انبیا علیهم السلام این آیه محل بحث را می‌گویند اولین حرف سخن از آینده است که خوب آینده را خودت باید بسازی بشر که بی‌غذا نمی‌شود بی بدن هم نمی‌شود مگر نمی‌خواهید با بدن خوب به سر ببرید خوب از بدن منکر کسی که اعرج باشد اعمی باشد أصم باشد بی چشم باشد بی دست باشد بی پا باشد خوب رنج می‌برد دست و پا را خود آدم باید بسازد اینجا این بدن ما که می‌پوسد با آن بدنی که می‌سازیم محشور می‌شویم آن بدن را خودمان باید بسازیم چه بهتر که بدن ما زیبا باشد ﴿يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ﴾^{۴۰} گفتند وقتی وضو می‌گیرید هنگام شستن صورت اللهم بيبض وجهي يوم تسود فيه الوجود ولا تسور وجهي يوم تبيض فيه الوجوه این صورت را ما باید بسازیم آن روز اگر کسی سیاه صورت بود سیاه رو است در حقیقت يك نقص است اما در دنیا رنگین پوست بود مشکى بود اینها فرقی نمی‌کند لا فخر لعلی ولا اسود علی الابيض اینها مربوط به کیفیت تابش آفتاب و اقلیم و شرایط است و گرنه رومی که بر زنگی فضیلت ندارد فضیلت که مال پوست نیست آن که ما ساختیم معیار فضیلت است لذا اولین حرف وجود مبارك پیغمبر(ص) این است که أن أُنذر الناس است ﴿وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ﴾ آن وقت کفار این شیء اولاً این را می‌گفتند عجیب است راهی برای توجیه علمی این نداشتند یا نمی‌خواستند آن راه را طی بکنند می‌گفتند این جزو کارهای غیر عادی است غیر متعارف است تعبیر به سحر می‌کردند با تأکید با جمله اسمیه با تأکید ﴿إِنَّ هَذَا

لساحر مبین ﴿﴾ هم کتابش را می گفتند سحر هم خودش را می گفتند ساحر این حرف مخصوص به وجود مبارک پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نبود در آیه ۵۲ سوره ذاریات این است که: ﴿﴾ مَا أَتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مُجْنُونٌ ﴿﴾ هر پیغمبری که می آمد اینها می گفتند یا این فکر دارد منتهی حالا شعبده باز است فکرش را در این راه صرف کرده یا کمبود فکری دارد ﴿﴾ إِلَّا سَاحِرٌ أَوْ مُجْنُونٌ ﴿﴾ این توهم، این اختصاصی به زمان حضرت موسی و اینها ندارد منتهی آن وقت سحر رشد کرده بود از دیرزمان مسئله تهمت به سحر بود که ﴿﴾ مَا أَتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مُجْنُونٌ ﴿﴾ اینجا هم با جمله اسمیه با تأکید إِنَّ می گفتند به اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ساحر است آن هم ساحر روشن از آن طرف ذات اقدس اله می فرماید این قرآن کریم است عربی مبین.

والحمد لله رب العالمین